ترجمه در مقام ایدئولوژی

مجید فنایی

در این مقاله ترجمهٔ علوم اجتماعی و فلسفه به‌عنوان یک مسئلهٔ اجتماعی به‌اجمال مطرح می‌شود. مسئله این است که در مورد وضعیت واقعی یا «انضمامی» ایران در بازار کتاب و وب سایت‌های پرمخاطب فارسی مطلب چندانی وجود ندارد، حال‌آنکه فضای فکری امروز ایران عمدتاً فضایی ترجمه‌محور است، انباشته از ترجمه‌هایی از سنت‌های متفاوت فکری، از هگل و اسپینوزا گرفته تا آخرین دستاوردهای پساساختارگرایی، روان‌کاوی لکان، پست مارکسیسم، اتونومیسم، جریان سیاست رادیکال و غیره ... این ترجمه‌ها دانش انتزاعی خواننده را بالا می‌برند اما دربارهٔ واقعیت فرهنگ و اجتماع ایران دانشی در اختیار او قرار نمی‌دهند. از آن بدتر اینکه اصحاب ترجمه از اندیشه‌های انتزاعی شروع می‌کنند و آنها را به جامعهٔ ایران تعمیم می‌دهند بدون توجه به اینکه این اندیشه‌ها در بافت و سنت فلسفی و معرفت‌شناختی دیگری و در جغرافیا و تاریخ دیگری شکل گرفته‌اند. در این مقاله پس از ذکر مقدمه‌ای به‌اختصار به سه جریان فکری ترجمه‌ای و نیز به شیوهٔ جایگزین برای تفکر انضمامی اشاره می‌کنیم.

مقدمه: نکاتی چند در باب روش مفهوم‌سازی

نخست لازم است به تضاد میان تفکر انتزاعی و تفکر انضمامی بپردازیم. می‌دانیم هر اندیشهٔ اجتماعی‌سیاسی بر پایهٔ فلسفه‌ای خاص شکل گرفته است. نیز هر علمی از معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی خاصی پیروی می‌کند و هر عالم علوم انسانی برای ساخت و به ساحت مفهوم درآوردن آن چیزی که در جهان بیرون به‌صورت واقعی وجود دارد از متدولوژی خاصی استفاده می‌کند. مخاطبان جدی علوم انسانی می‌دانند که تنها یک متدولوژی برای ساخت مفاهیم وجود ندارد و هر اندیشمند علوم انسانی که در پی ساخت مفاهیم است بر اساس متدولوژی خاص خود کار می‌کند. کانت در کتاب مهم خود، سنجش خرد ناب، طرح جهان‌بینی جدیدی را درمی‌افکند که به زبان فلسفی به آن «انقلاب کپرنیکی» گفته می‌شود. برپایهٔ این انقلاب، انسان خردورز، یا به تعبیر اصحاب علوم انسانی «سوژه»، در مرکز هستی قرار

می‌گیرد. این بحث تخصصی و پیچیده است، اما برای پیش‌برد بحث ما آنچه مفید است بدانیم این است که «سوژه» یا «انسان عاقل» چگونه به شناخت از جهان دست پیدا می‌کند. فلسفهٔ کانت بر اساس تقسیم‌بندی میان نومن (شیء فی‌النفسه) و فنومن (پدیداری که در ذهن شکل می‌گیرد) سامان یافته است و علوم انسانی جدید مفهوم‌پردازی را بر اساس این دوگانه می‌فهمد. تمامی علوم اجتماعی جدید در دفاع یا علیه نظام کانتی بنیان گذاشته شده است.

تفاوت میان علوم انسانی و علوم تجربی در این است که مفاهیم علوم انسانی از دو خصوصیت «کلیت» و «ضرورت» برخوردار نیستند، بدین معنا که در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها قابلیت اثبات ندارند. البته از قرن نوزدهم تا امروز تلاش‌هایی عمدتاً توسط پوزیتویست‌ها (اثبات‌گرایان) برای نزدیک‌کردن علوم انسانی به علوم تجربی صورت گرفته است؛ آنها این ادعا را داشته و دارند که می‌خواهند درجهٔ دقت در علوم انسانی را به درجهٔ دقت در علوم طبیعی برسانند. بااین‌حال اندیشهٔ انتقادی و خصوصاً علوم اجتماعی انتقادی همواره با پوزیتویسم در تضاد بوده و آن را نقد کرده است.

باری، در اغلب سنت‌های فکری انتقادی ــ فضای ترجمهٔ ایران انباشته از این سنت‌هاست ــ مفهوم‌سازی از جهان بیرونی، از تاریخ یا از اندیشه‌های غیرانتزاعی شروع می‌شود. به همین جهت مفهوم‌سازی خصوصاً در علوم اجتماعی و اندیشهٔ انتقادی با آنچه اسپینوزا «درون‌ماندگاری» یا مارکس «ماتریالیسم تاریخی» می‌گوید همخوان است که از زندگی و بدن‌های افراد آغاز می‌شود. جالب اینجاست که در ایران اصحاب ترجمه نخست تفکر انتزاعی از هر سنتی را قبول کرده و آن را با واقعیت انضمامی محک می‌زنند. درنتیجه، حاصل کار آنها نوعی دانش تجریدی است که علاوه بر اینکه فهمی در مورد وضعیت واقعی ایران نمی‌دهد، واقعیت را مخدوش می‌کند. در بخش بعدی سعی کرده‌ایم به‌اختصار این پدیده را ذیل عنوان «ایدئولوژی» توضیح بدهیم.

ترجمه به‌عنوان ایدئولوژی

صرف‌نظر از تعاریف مختلفی که برای ترجمه و کارکرد آن ارائه شده، در اینجا ترجمه به‌عنوان یک «مسئلهٔ اجتماعی» در بافت ایران مطرح می‌شود. «مسئلهٔ اجتماعی» دقیقاً به همان معنا که امیل دورکیم ــ همان کسی که جامعه‌شناسی را به یک رشتهٔ دانشگاهی تبدیل کرد ــ آن را تعریف می‌کند و ما از روش‌شناسی او استفاده می‌کنیم. تعریف مسئلهٔ اجتماعی در زبان دورکیم پیوند مستقیمی با «واقعیت اجتماعی» دارد. دورکیم در ابتدا واقعیت اجتماعی را، شبیه به پدیده‌های طبیعی، مستقل از وجود انسان و پدیده‌ای عینی می‌داند که حیاتی مستقل از

ذهن و تفکر انسانی دارد و به لحاظ وجودی به انسان وابسته نیست. (دورکیم، ۱۳۷۳:۳۹) دورکیم مسئلهٔ اجتماعی را نیز، به تبع واقعیت اجتماعی، هر واقعیت اجتماعی می‌داند که در سطح عمومی جامعه فراگیر نبوده و در ثبات جامعه نیز سودمند نباشد و درعین‌حال شدت بیش از حد پیدا کرده باشد و «امر نابهنجار» به‌حساب آید (دورکیم، ۱۳۷۶:۷۶). دو ویژگی «شدت» و «نابهنجاری» کلیدواژه‌های مسئلهٔ اجتماعی در تعبیر دورکیم هستند.

در این مقاله، به ترجمهٔ متون ادبی و هنری کاری نداریم؛ هدف ما مسئله انگاشتن «ترجمهٔ متون علوم اجتماعی و فلسفه» است و بر آنیم که این مسئلهٔ اجتماعی را می‌توان با مفهوم ایدئولوژی توضیح داد. ساده‌ترین برداشت از مفهوم ایدئولوژی، «آگاهی کاذب» یا «تصورات باژگونه» از شرایط واقعی زیستهٔ انسان است. مارکس و انگلس اعتقاد داشتند: «...کار خود را نه از آنچه انسان‌ها می‌گویند، تخیل می‌کنند، یا درک می‌کنند، بلکه از انسان‌هایی که گوشت و پوست دارند می‌آغازند.» (رمان، ۱۴۰۰:۴۳) به‌عبارت دیگر، بر اساس آنچه مارکس و انگلس می‌گویند ایدئولوژی هر دانش انتزاعی است که به‌جای شروع از واقعیت انضمامی از ایده‌ها شروع می‌کند.

مسئلهٔ ترجمه در ایران پس از انقلاب

بحث دربارهٔ مسئلهٔ ترجمه در ایران به‌عنوان مسئله‌ای اجتماعی به تاریخ‌نگاری تفکر سیاسی و فرهنگی در ایران نیاز دارد که در این مجال نمی‌گنجد؛ به‌اختصار می‌توان گفت که تبدیل به «مسئله شدن» ترجمه در ایران حاصل پدیدهٔ مواجهه با غرب در طلوع دوران مدرن تا به امروز است. بااین‌حال، بنابر رعایت اختصار، از بحث دربارهٔ مسئلهٔ ترجمه از زمان قاجار تا به امروز عجالتاً درمی‌گذریم و به مسئلهٔ ترجمه پس از انقلاب می‌پردازیم که به لحظهٔ کنونی نزدیک‌تر است. پس از انقلاب با توجه به طرح نظام در تدوین علوم انسانی‌اسلامی ترجمه به‌عنوان رویکردی در علوم انسانی به حاشیه رفت، اما خیلی زود و پس از شکست این طرح در دوران وزارت ارشاد و ریاست جمهوری محمد خاتمی که فضا برای روشنفکران غیردولتی باز شد، مسئلهٔ الگوبرداری از غرب ــ از ساخت کلان‌شهری چون تهران گرفته تا مسائل روز علوم انسانی ــ دوباره اوج گرفت. در این میان یک شاعر و منتقد اجتماعی را باید استثنا کرد: محمد مختاری. مختاری کتابی دارد تحت عنوان تمرین مدارا: بیست مقاله در بازخوانی فرهنگ. در این کتاب که مجموعهٔ بیست مقاله دههٔ هفتاد نویسنده است، مختاری، عمدتاً از دریچهٔ نقد آثار ادبی، به «امر اجتماعی» و خصوصاً «فرهنگی» می‌نگرد و به بازخوانی فرهنگ استبدادی می‌پردازد. مفهوم «شبان-رمگی» که مختاری از طریق بررسی اسناد ادبی و فرهنگ کهن ایران

می‌سازد حاصل همین تلاش اوست. در مقالهٔ «شبان-رمگی» مؤلف در توضیح روابط مختلف در جایگاه‌های مختلف اجتماعی می‌نویسد:

> من این اصل را که مبنای روابط اجتماعی است شبان-رمگی نام می‌نهم و آن را در گرو یک نظم اجتماعی مقتدر می‌یابم که گروه‌بندی بدیهی و معینی را مشخص می‌کند. بخشی از جامعه را در برابر بخشی دیگر، به هر دلیل و علتی، به امتیازهای ممتاز می‌شمارد. به بخشی از جامعه حق مالکیت و معنویت و امتیاز تعیین سرنوشت خویش و سرنوشت دیگران را می‌دهد. (مختاری، ۱۳۷۷:۲۵)

ساخت مفهوم شبان-رمگی در بافت فرهنگی ایران نمونه‌ای از تفکر انضمامی است که پیشتر در مقدمه به آن اشاره کردیم. لازم به ذکر است که مختاری در آغاز خاستگاهی ادبی داشت و شاعر بود و نقدهای فرهنگی او نیز بیشتر با تحلیل آثار تاریخی‌ادبی ما شکل گرفته است.

پس از مرگ مختاری به غیر از نوشته‌هایی که عمدتاً در فضای آکادمیک تولید شدند و به دور از فضای تفکر و روشنفکری رادیکال بودند، با آثار تألیفی چندانی مواجه نیستیم. رویکرد مختاری به‌عنوان یک استثناء در کتاب تمرین مدارا رویکرد تفکر انتقادی و چپ نو است. این رویکرد در حلقهٔ فصلنامهٔ ارغنون به شکل دیگر ادامه پیدا می‌کند. مراد فرهادپور، نویسنده و مترجم، یکی از جریان‌سازترین چهره‌های روشن‌فکری ایران از دههٔ هفتاد تا امروز بوده و عمدهٔ ترجمه‌ها و نوشته‌های پراکنده‌اش در حوزهٔ نومارکسیسم و چپ جدید قرار می‌گیرد. ترجمه‌های متعدد فرهادپور از زمان مجلهٔ ارغنون تا کتاب‌ها و همچنین وب‌سایت‌هایی که در آنها با حلقهٔ اطرافیانش کار جمعی می‌کرده و می‌کند نشان‌دهندهٔ تأثیرگذاری وی بر شرایط فکری ایران است. صالح نجفی، امید مهرگان، نادر فتوره‌چی و تعداد بسیاری از مترجمان و ژورنالیست‌های ایرانی از حلقهٔ اطرافیان فرهادپور بوده‌اند. اما فرهادپور شارح چه تزی است؟

فرهادپور به‌صراحت بارها این مسئله را بیان کرده که ترجمه تنها راه اندیشیدن در ایران است. برای مثال در پیشگفتار کتاب عقل افسرده می‌نویسد:

> نگارندهٔ این سطور طی سالیان گذشته بارها بر این نکته تأکید گذارده است که در دورهٔ معاصر ــ که تقریباً با انقلاب مشروطه شروع می‌شود و احتمالاً در آینده‌ای نه چندان نزدیک پایان خواهد یافت ــ ترجمه به وسیع‌ترین معنای کلمه یگانه شکل حقیقی تفکر برای ماست. تجربهٔ شخصی من در ترجمه و تألیف و همچنین دستاوردهای دیگران در این دو عرصه، مؤید این رأی است. (فرهادپور، ۱۳۷۸:۱۰)

در این میان از زمان فعالیت فکری فرهادپور و حلقهٔ اطرافش نظریه‌های انتقادی زیادی در

حوزهٔ اندیشهٔ انتقادی از مکتب فرانکفورت تا آخرین ترجمه به نام پوپولیسم از لاکلائو به فارسی برگردانده شده است و این نشان می‌دهد از میانهٔ دههٔ هفتاد تاکنون نظر فرهادپور عوض نشده است. در مقدمهٔ پوپولیسم به قلم فرهادپور و جواد گنجی می‌خوانیم:

> همان‌طور که تجربهٔ انضمامی خود ما مؤید آن است، خواندن این کتاب برای همهٔ کسانی ضروری است که سیاست رهایی‌بخش و شکست و بن‌بست‌های مکرر آن طی بیش از یک قرن گذشته دغدغهٔ عمده آنهاست. حتی تجربهٔ تاریخی خود ما از انقلاب مشروطه تا به امروز، نشانگر فقدانی در نظریه و کنش سیاسی است. (۲:۱۴۰۰)

در اینجا با نوع نگاه خاص فرهادپور و یارانش آشنا می‌شویم: درآمدن از بن‌بست سیاسی با ترجمهٔ کتابی که به لحاظ روش‌شناختی برخاسته از تاریخ و تجربیات خاصی در کشوری دیگر و فضای انضمامی دیگری است. باری، پروژهٔ فکری فرهادپور در شرایط کنونی بی‌فایده نیست، با این شرط که شناخت نظریه‌ها و استفاده از متدولوژی متفکرین جای مطالعهٔ تاریخی و مفهوم‌پردازی انضمامی از وضعیت تاریخی ما را نگیرد؛ درواقع این پروژه نیاز به مفصل‌بندی با ایده‌های تجربی و تاریخی مشخصی دارد و البته شاید فقط در حوزهٔ عمل سیاسی کارآمد باشد.

اما دقیقاً چند گروه و محفل را می‌شناسیم که با این دید دست به ترجمه زده باشند؟ امروز مسابقهٔ ترجمه از آخرین دستاوردهای نظری تفکر انتقادی، مسائل نظری جامعه‌شناسی، فلسفه و علوم سیاسی جای مفهوم‌پردازی را گرفته است. ژیل دلوز وجه خاص تفکر اسپینوزا را ابداع مفاهیم می‌دانست؛ اما بااین‌همه نظریه‌های گوناگون و با این روش که واقعیت کنونی خاص جامعه‌مان را با نظریه‌هایی از جغرافیای دیگر محک بزنیم چگونه می‌توان از ابداع مفاهیم حرف زد؟

جواد طباطبایی یکی دیگر از چهره‌هایی است که در جوانی لنین و فلسفهٔ لویی آلتوسر را ترجمه کرد و امروز سعی در توضیح تاریخ ایران با نظریهٔ ایران‌شهری دارد. در مقابل فرهادپور که چهرهٔ جریان‌ساز چپ جدید ایران است، طباطبایی را احتمالاً مهم‌ترین و تأثیرگذارترین چهرهٔ راست‌گرای ایرانی باید نامید. وی در فرانسه علوم سیاسی می‌خواند، پس از انقلاب به ایران بازمی‌گردد و پس از مدتی از دانشگاه تهران اخراج می‌شود. صاحب تألیفات فراوان در حوزهٔ اندیشهٔ سیاسی، تاریخ و علوم اجتماعی است و شاگردانش اغلب افرادی دارای عقاید ناسیونالیستی و به تعبیر خود او ایران‌شهری می‌باشند. مورد طباطبایی نیز نوعی ترجمهٔ پنهان به جای تألیف است: استفاده از اندیشه‌های متفکرین غربی، استفاده از داده‌های تاریخی

شرق‌شناسانه (ادوارد سعید مبدع واژهٔ شرق‌شناسی است و کتابی به این نام دارد که شرق‌شناسی را دانشی جانبدارانه و غرب‌محور و ساخته‌وپرداختهٔ تفکر غربی بدون داده‌های تاریخی انضمامی از شرق می‌داند) و نوشتن تاریخی که با ایدئولوژی ناسیونالیسم و دولت‌محور هگلی پیوند مستقیم دارد. طباطبایی در بسیاری از آثار و مصاحبه هایش بر آگاهی تاریخی تأکید می‌کند. او همواره دغدغهٔ آگاهی و نوشتن تاریخ اندیشه داشته است، که دغدغه‌ای بر اساس نوعی تعبیر کوژوی از اندیشه‌های هگل است، و پیوندی ناگسستنی با ناسیونالیسم داشته است: «ادوارد سعید، افزون‌براینکه به لحاظ سیاسی روشنفکر بی‌وطنی به‌شمار می‌آمد، به‌عنوان روشنفکر نیز وطنی نمی‌توانست داشته باشد، یعنی او، آگاهی ملی نداشت.» (طباطبایی ۱۴۰۰: ۱۹) تأکید بر آگاهی ملی در سرزمینی پر از کثرت و تفاوت، «تاریخ‌نویسی غربی، به‌طور عمده، تاریخ تکوین آگاهی اروپاست که دست‌کم از عصر صفوی تاکنون هم چون آیینه‌ای در برابر ایرانیان قرار داشته است.»(همان)

معلوم نیست طباطبایی بنا بر چه حسابی به جز ایدئولوژی شخصی، تاریخ‌نگاری اروپایی را که از سدهٔ نوزدهم به‌سمت نوشتن تاریخ جبران، تاریخ فرهنگی و تاریخ از پایین رفته است نادیده می‌گیرد و ادعا می‌کند تاریخ اروپا تاریخ آگاهی است. وی در مقدمهٔ کتاب ابن خلدون و علوم اجتماعی کل پروژهٔ فکری خود تا سال ۷۴ را چنین خلاصه می‌کند:

> در دو دفتری که پیش از این با عنوان درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشهٔ سیاسی در ایران و زوال اندیشهٔ سیاسی در ایران در دسترس خوانندگان قرار گرفته است، نگارندهٔ این سطور، برخی از وجوهٔ تاریخ اندیشهٔ سیاسی در ایران را از دیدگاه فلسفی...باز کرده‌ام. در هر دو نوشته، به اجمال، به این نتیجه رسیده بودیم که با سپری‌شدن عصر زرین فرهنگ ایرانی، یعنی با چیرگی ترکان سلجوقی بر ایران زمین که اندیشهٔ ایران‌شهری-یونانی دستخوش کسوف جدی و به‌ویژه با یورش تمدن برانداز مغولان، از بنیاد دچار تزلزل شد، بقای اندیشهٔ عقلانی به باد فنا رفت... (طباطبایی، ۱۳۷۹:۷)

کلید واژه‌های طباطبایی خود عیان‌گر موضع ایدئولوژیک وی است. ترجمه‌ای در پوشش داده‌هایی گزینش‌شده از تاریخ.

ابراهیم توفیق و حلقهٔ گسست سومین جریانی فکری متأثر از ترجمه در ایران است. حلقهٔ گسست را می‌توان نوعی واکنش‌گری (به بیانی که دلوز در کتاب نیچه و فلسفه می‌گوید) در مقابل نگاه طباطبایی و تاریخ شرق شناسانه دانست. دلوز در این کتاب به توضیح انواع نیروها در میدان قدرت می‌پردازد: نیروهای فرودست و نیروی فرمان‌دهنده: «نیروهای فرودست به‌عنوان واکنشی تعریف می‌شوند...نیروی کنشی چیست؟چیزی که به‌سوی قدرت می‌کشد.

از آن خود کردن، به‌تملک درآوردن، منقادکردن و چیره‌گشتن؛ اینها خصائص نیروی کنشی است.» (دلوز، ۱۳۹۰: ۷۰) بحث دلوز البته در ساحتی دیگر است، اما می‌توان میدان نیروهای تألیفات تاریخی را به سلطهٔ نیروهایی نسبت داد که تاریخ را با داده‌ها و نوع نگاه شرق‌شناسانه می‌نویسند. در مقدمهٔ کتاب نامیدن تعلیق آمده است: «نوشتهٔ حاضر حاصل یک تأمل جمعی پنج‌ساله است حول این پرسش که چگونه می‌توان تاریخ ایران را غیرشرق‌شناسانه نوشت.» (توفیق، ۱۳۹۸:۷)

در اینجا نیز تفکر از ایده‌ای به نام شرق‌شناسی شروع می‌شود که هرچند رویکرد تکینه به تاریخ ایران دارد، اما نسبت مشخصی با نظریهٔ پسااستعماری سعید و نوع خاصی قرائت غیررادیکال از وبر و نیچه دارد که هرگونه ارتباط با خارج از آکادمی را منتفی می‌کند. این تفکر که این‌گونه شروع می‌شود مبتنی بر این پیش فرض است که شرق به‌عنوان «دیگری غرب» تعریف شده و در آرشیو تاریخی (به معنای فوکویی) نیز داده‌های تاریخی شرق‌شناسانه تعریف شده‌اند. این پیش‌فرض خود از یک نظریه شروع می‌کند که پیش‌فرض آن نسبیت فرهنگی، نسبیت روشی و همچنین به بیانی که ما گفتیم خنثی در معنای سیاسی و همگام با پروژهٔ بومی‌سازی علوم انسانی است.

در بررسی هر سه نوع تفکر با رویکردی آشنا شدیم که از ایده شروع می‌کند و فکر می‌کند ما در شرایطی نیستیم که وضعیت اجتماعی خود را توضیح دهیم. محمدعلی مرادی شاید تنها کسی باشد که رویکرد بدیلی را در مقابل رویکرد ترجمه‌محور در ایران بنیان گذاشت. او دانش‌آموختهٔ فلسفه از دانشگاه برلین بود و در دههٔ هشتاد به ایران بازگشت، هرچند که پس از بازگشت به ایران خیلی زود فوت کرد و پروژه‌هایش ناتمام ماند. مرادی فکر می‌کرد ما به‌جای شروع از مفاهیم غربی ابتدا باید با مبادی و روش‌شناسی پایه‌های علوم انسانی مدرن آشنا شویم. او با تدریس متون کلاسیکی چون سه‌گانهٔ کانت، آثار هگل و هستی و زمان هایدگر سعی داشت بحث را به مبادی و پایه‌های علوم ببرد. بااین‌همه کار او محدود به مبادی فلسفی علوم نبود. مرادی تأکید خاصی بر به ساحت مفهوم درآوردن تجربهٔ زندگی، تک‌نگاری، نقد انواع محصولات فرهنگی و نوشتن تاریخ تجربه‌های خودمان به‌صورت درون‌ماندگار داشت، رویکردی که بسیار نزدیک‌تر و انضمامی‌تر از رویکردهای ترجمه‌محور در ایران است. کار مرادی استفاده از مفاهیم نبود؛ بلکه تربیت شاگردانی بود که اندیشه و پایه‌های تمدن غربی و نوع ساخت مفهوم را یاد بگیرند.

در این مقاله به‌اختصار به چند جریان فکری متأثر از ترجمه در ایران معاصر اشاره کردم. هریک از این جریان‌ها پیچیدگی‌ها و جزئیاتی دارند که باید به‌تفصیل به آنها پرداخت. هدف

این مقاله این نبود که بگوید ترجمه کاری نکوهیده است. قطعاً ترجمه‌ها به ما دیدهای متفاوتی می‌دهند، اما ترجمهٔ انبوه اندیشه‌هایی که به سنت‌های مختلف فکری تعلق دارند و نسبتی با واقعیات جامعه و تاریخ ما ندارند به تفکر انضمامی ما آسیب می‌رساند.

منابع:

توفیق، ابراهیم و همکاران. نامیدن تعلیق. مانیا هنر، ۱۳۹۸.
دورکیم، امیل. قواعد روش جامعه‌شناسی. ترجمهٔ علی‌محمد کاردان، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۶.
دورکیم، امیل. تربیت و جامعه‌شناسی. ترجمهٔ علی‌محمد کاردان، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
دولوز، ژیل. نیچه و فلسفه. ترجمهٔ لیلا کوچک‌منش، رخداد نو، ۱۳۹۰.
رمان، ایان. نظریه‌های ایدئولوژی؛ قدرت‌های بیگانگی و انقیاد. ترجمهٔ مهرداد امامی، نشر چشمه، ۱۴۰۰.
طباطبایی، سیدجواد. ابن‌خلدون و علوم اجتماعی؛ وضعیت علوم اجتماعی در تمدن اسلامی، طرح نو، ۱۳۷۹.
طباطبایی، سیدجواد. تأملی دربارهٔ ایران. مینوی خرد، ۱۴۰۰.
فرهادپور، مراد. عقل افسرده: تأملاتی در باب تفکر مدرن. طرح نو، ۱۳۷۸.
لاکلائو، ارنستو، پوپولیسم: دربارهٔ عقل پوپولیستی. ترجمهٔ مراد فرهادپور و جواد گنجی، نشر مرکز، ۱۴۰۰.
مختاری، سیدمحمد، تمرین مدارا (بیست مقاله در بازخوانی فرهنگ و ...). ویستار، ۱۳۷۷.